

عنوان: فصلنامه علمی نسیم کوثر

مدیر مسئول و سردبیر: سید محمد حسینی دره صوفی

ویراستار: سیده نیلوفر حسینی

گرافیسیت: سیده زهرا حسینی

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

قیمت: ۶۰,۰۰۰ تومان

صاحب امتیاز: بنیاد فرهنگی خدماتی امام حسن عسکری (ع)

شماره تماس: ۰۰۹۸۹۳۵۳۹۶۹۷۷۶

سایت فصلنامه: nasimekosar.blog.ir

ایمیل: nasimkosar1399@gmail.com

دفتر مرکزی و محل چاپ: قم

راهنمایی نویسندگان و شیوه نامه نگارش فصلنامه علمی نسیم کوثر

۱. مقاله قبلا در نشریه دیگری به چاپ نرسیده یا همزمان برای سایر مجلات ارسال نشده باشد.
۲. مقاله دارای عنوان، چکیده به زبان فارسی، واژگان کلیدی، مقدمه، متن اصلی، نتیجه گیری، منابع و مأخذ باشد.
۳. مقاله در برنامه word و باقلم IR lotus و اندازه ۱۴ نازک بوده و عنوان مقاله با قلم B Titr و اندازه ۱۴ تایپ شود.
۴. حجم هر مقاله حداقل ۱۲ و حداکثر ۲۲ صفحه باشد.
۵. کلمات کلیدی بین ۴-۷ کلمه و بصورت فارسی باشد.
۶. چکیده فارسی، از ۱۵۰ تا ۲۰۰ کلمه باشد.
۷. معادل انگلیسی اصطلاحات و مفاهیم علمی رایج، پانویس شود.
۸. ارجاع به منابع درون متنی باشد. داخل پرانتز، نام خانوادگی، سال انتشار و شماره صفحات ذکر شود. مثال (حاجی ده آبادی، ۱۳۹۶، ۱۰۰).
۹. فهرست منابع و مأخذ، به ترتیب الفبای نام خانوادگی نویسندگان، باشد (الف) کتابها: نام خانوادگی نویسنده، نام نویسنده، سال انتشار، عنوان کتاب، (بصورت توپر)، نام خانوادگی مترجم یا مصحح، نام مترجم یا مصحح، شماره جلد، محل انتشار و ناشر. مثال: هارت، هربت، ۱۳۹۰، مفهوم قانون، راسخ، محمد، تهران، نشر نی.
- ب) مقالات: نام خانوادگی، نام، سال انتشار، عنوان مقاله، (بصورت توپر)، نام مجله، شماره مجله و شماره صفحات اول و آخر مقاله. مثال: رضایی، محسن، ۱۳۸۵، روش تجربی، فرهنگ مدیریتی، سال چهارم، شماره دوازدهم، ۱۷۲-۱۸۹.
۱۰. در زیر عنوان مقاله اسم نویسنده یا نویسندگان و در قسمت پاورقی ایمیل و سمت پژوهشگر و همچنین مشخص نمودن نویسنده مسئول. (به عنوان مثال حسینی، سید محمد، دانشجوی دکتری فقه و حقوق قضایی، جامعه المصطفی العالمیه، قم).
۱۱. مقالات بیانگر آرا و نظرات نویسندگان است و فصلنامه نسیم کوثر مسئولیتی در قبال محتوا و نویسنده آن ندارد.

اعضای هیأت تحریریه:

۱. سید محمد حسینی دره صوفی، دانشجوی دکتری فقه و حقوق قضایی،
نخبه و پژوهشگر برتر در دانشگاه بین المللی المصطفی. قم
۲. دکتر سید رضی قادری، دکتری فلسفه اخلاق از دانشگاه باقر العلوم،
سطح چهار فقه و اصول حوزه، استاد سطوح عالی حوزه. قم
۳. محمدعلی علیدادی، دانشجوی دکتری فقه و حقوق قضایی، جامعه
المصطفی العالمیه. قم
۴. سید مهدی نقوی، ارشد رشته ادیان ابراهیمی، قم جامعه المصطفی
۵. سید طالب زکی، دانش آموخته کارشناسی ارشد فقه و معارف اسلامی،
جامعه المصطفی العالمیه، قم.
۶. دکتر محمد اسماعیل حلیمی، دکترای جزا و جرم شناسی، جامعه
المصطفی العالمیه، قم

فهرست مطالب

۷	جایگاه اهل بیت در آیه «مودّت»
۲۵	گونه شناسی رویکرد فقه حکومتی در استنباط احکام
۴۳	تحلیل عنصر مادی و معنوی قذف الکترونیکی
۵۹	نگاهی به روابط تجاری ایران و افغانستان در سه حکومت گذشته ایران
۸۵	تمرین تمرکز مجدد جهت درمان وسواس در آموزه‌های اسلامی
۱۰۳	دین و انسجام اجتماعی
۱۲۱	تحلیل کتاب‌های دروس اجتماعی دوره ابتدای افغانستان از حیث همزیستی مسالمت آمیز مذاهب و اقوام در پرتو تربیت دینی
۱۳۹	وجود ذهنی و رابطه آن با علم در فلسفه اسلامی با تاکید بر دیدگاه شهید مطهری و علامه مصباح یزدی
۱۶۷	حکم توبه مرتکب کبیره از دیدگاه مذاهب کلامی شیعه
۱۸۹	حکم وضعی اهل کتاب از منظر شیخ طوسی و محقق خوئی
۲۰۳	شفاعت از منظر وهابیت و سایر علمای مذاهب اسلامی



سال چهارم، پاییز ۱۴۰۳، شماره ۱۵

شفاعت از منظر وهابیت و سایر علمای مذاهب اسلامی

سید مهدی نقوی^۱

چکیده

در این نوشته به بررسی و تعریف واژگانی چون شفاعت، سلف، وهابی و وهابیت و منشاء تفکرات وهابیت پرداخته شده است؛ همچنین به بررسی آیات و روایات موضوع شفاعت که یکی از دریچه‌های امید به رحمت و مغفرت خداوند و محوکننده یأس و ناامیدی و در بردارنده آثار معنوی و مادی بسیاری می‌باشد، و همچنین بررسی دیدگاه علمای شیعه و سنی پرداخته شده است. این مقاله در صدد آن است تا با استناد به آیات و روایات شیعه و سنی در باب شفاعت و با توضیح شرایط گوناگونی که برای آن وجود دارد، مسئله شفاعت را به صورت غیر قابل انکار به اثبات برساند. در ضمن پس از بررسی موارد فوق، در ادامه بحث با استفاده از قرآن و احادیث، معیار کلی شفاعت شدگان را (که عبارت است از کسانی که دین آنها مورد رضایت و خوشنودی خدا باشد، و لولاینکه عمل صالح نداشته باشد)، و همچنین شفاعت کنندگان و شرایط آن را (که عبارت باشد از «کسانی که خداوند حق شفاعت را به آنها تملیک کرده و اجازه و اذن استفاده از این حق را به آنها داده باشد») تعیین کند.

واژگان کلیدی: شفاعت، اسلام، علمای اسلامی، سلفی، وهابی

۱. کارشناس ارشد رشته ادیان ابراهیمی، مجتمع حکمت و مطالعات ادیان، جامعة المصطفی (ع)

۱. مقدمه

بدون شك مجازات‌های الهی چه در این جهان و چه در قیامت جنبه انتقامی ندارد، بلکه همه آنها در حقیقت ضامن اجرا برای اطاعت از قوانین و در نتیجه پیشرفت و تکامل انسانها است، بنابر این هر چیزی که این ضامن اجرا را تضعیف کند، باید از آن احتراز جست تا جرأت و جسارت بر گناه در مردم پیدا نشود. از سوی دیگر نباید راه بازگشت و اصلاح را بکلی بر روی گناهکاران بست، بلکه باید به آنها این امکان را داد که خود را اصلاح کنند و به سوی خدا و پاکی و تقوا بازگردند. شفاعت در معنی صحیحش برای حفظ همین تعادل است و وسیله‌ای است برای بازگشت گناهکاران و آلودگان و در معنی غلط و نادرستش موجب تشویق و جرأت بر گناه است.

۲. مبانی نظری

۱-۲. مفهوم واژه سلف

سلف در لغت: سلف در لغت به معنی متقدم و سابق و پیشی گیرنده است. چنان که راغب در مفردات می‌گوید: «السَّلْفُ، المتقدّم، قال تعالى: (فَجَعَلْنَاهُمْ سَلَفًا وَمَثَلًا لِلْآخِرِينَ)؛ (زخرف، ۵۶). آی: معتبرا متقدّما؛ سلف: پیشرو و طلایه دار و پیشی گیرنده، خدای تعالی گوید: آن‌ها را پیشرو و نمونه‌ای برای دیگران قرار دادیم یعنی پیشی گیرنده و عبرت آور». (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ ق، ص ۴۳۰).

سلف در اصطلاح: سلف در اصطلاح علمای کلام و ملل و نحل، بر صحابه و تابعین و نیز تابعین تابعین، اطلاق می‌شود. گاهی از نخستین تابعین به سلف صالح، تعبیر می‌شود. (ابن اثیر جزری، بی تا، ج ۲، ص ۳۹۰). عبدالکریم شهرستانی نویسنده ملل و نحل از مالک بن انس (متوفای ۱۷۹ه. ق)، سفیان ثوری (متوفای ۱۶۱ه. ق)، احمد بن حنبل (متوفای ۲۴۱ه. ق) و داود بن علی اصفهانی (متوفای ۲۷۰ه. ق) به عنوان سلف یاد کرده است.... آنگاه یادآور شده است که از زمان ابوالحسن اشعری (متوفای ۳۳۰ ق) دوره جدید آغاز شد. (شهرستانی، ۱۴۰۴ ق، ج ۱، ص ۹۳).

۲-۲. روش‌های سلف در عقاید

در میان علمای سلف سه روش بحث، در باب عقاید دینی یافت می‌شود که عبارتند از:

الف: روش اخذ به ظواهر آیات و روایات و اعتقاد به مدلول ظاهری آن‌ها، هر چند مستلزم تشبیه و تجسیم گردد.

ب: روش استناد به ظواهر کتاب و سنت در پرتو عقل و خرد، و به کاربردن تأویل در مواردی که اخذ به مدلول ظاهری آیات و روایات مستلزم تشبیه و تجسیم می‌گردد. بنابراین، کلمه «ید» به قدرت یا نعمت و کلمه «استوا» به معنی استیلاء و تسلط بر امور، و کلمه «وجه» به ذات و حقیقت، و کلمات دیگری از این قبیل به معانی مناسب با مقام الهی تأویل و تفسیر می‌شود.

ج: حد وسط میان دو روش پیشین؛ یعنی در عین استناد به ظواهر کتاب و سنت، نه به مفاد ظاهری آن‌ها اخذ می‌شود تا تشبیه و تجسیم لازم آید و نه برای بیان چگونگی و حقیقت معنای آن‌ها از روش تأویل استفاده می‌شود؛ بلکه مثلاً گفته می‌شود خداوند دست دارد، ولی چگونگی آن بر ما معلوم نیست، نه می‌گوییم به سان دست بشر است (تشبیه) و نه می‌گوییم کنایه از قدرت است (تأویل)، بلکه مقصود از آن را به خداوند واگذار می‌کنیم (تفویض). (همان، ص ۹۲ و ۹۳).

۲-۱- نقد روشهای فوق

قبل از ورود به بحث نقد روشها، لازم است که به یک حقیقت اشاره شود و آن وجود نداشتن گروهی بنام «سلفی» در گذشته‌ای دور است، زیرا اولاً هیچ دلیلی وجود ندارد مبنی بر این که کسی آمده باشد سلفیت را از سلف انتزاع کرده و روی گروهی بنام «سلفی» قرار داده باشد. هر چند در قرآن هم سَلَف ذکر شده است: «عَفَا اللَّهُ عَمَّا سَلَفَ؛ خداوند گذشته را عفو کرده»، (مانده، ۹۵). و هم خَلَف «فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ؛ پس از آن‌ها، فرزندان جای آن‌ها را گرفتند.» (اعراف، ۱۶۹). ولی (این دو آیه) دلیلی بر وجود گروه سلفی (سلفی مصطلح که امروز گفته می‌شود) در صدر اسلام نمی‌شود.

ثانیاً سلف کیست؟ و سلفی‌ها، چه کسانی هستند؟ آیا آن‌هایی هستند که دور

پیغمبر (ص) بودند؟ یا نه، سلف آن‌هایی هستند که تا اواخر قرن اول بودند؟ یا نه، سلف آن‌هایی هستند که تا اواخر قرن سوم بودند؟ پس سلف چه کسانی هستند؟ تازه دلیل حجیت این‌ها چیست؟

این‌ها به دو سه روایت چسبیده‌اند و یکی از این روایات، این است که پیغمبر (ص) فرموده است: خیر القرون قرنی والذی یلی والذی یلی؛ بهترین قرن‌ها قرن من است و قرن بعدی و قرن بعدی. « قرن چند سال است؟ ده سال، سی سال، یا صد سال است؟ در این اختلاف است. از این گذشته قرن اول پر از جنایت بوده، اختلاف بین احزاب بوده، یکی از خلفا را کشتند و پس از قتل عثمان، بر علیه امیرالمؤمنین (ع) قیام کردند. جنگ خوارج، جنگ جمل و جنگ صفین را به راه انداختند. دو تن از صحابه بر ضد امیرالمؤمنین (ع) قیام کردند؛ طلحه و زبیر که باعث شدند جنگ جمل به راه بیافتد، هفده هزار انسان کشته شد. کجا «خیر القرون قرنی والذی یلی والذی یلی»؟ بود. اصلاً این سلف هیچ معنی ندارد. بنابراین کسی که بحث سلف و سلفیت را مطرح کرد، ابن تیمیه در قرن هشتم هجری قمری بود. چون ایشان هر چه می‌گفت، گفته‌های خود را به «سلف» نسبت می‌داد و می‌گفت: «وقال به السلف؛ یعنی این را گذشتگان گفته است». (خوشنویس، ۱۳۹۰، ص ۱۱۵).

به هر حال، ابن تیمیه حرانی دمشقی با تکرار کردن «وقال به السلف؛ و...»، توانست مسأله سلف و سلفی را در جهان اسلام، خصوصاً میان بسیاری از علماء و دانشمندان بقبولاند و تثبیت کند. چنان‌که نظر شهرستانی را در مورد سلف و سلفی چند سطر قبل مشاهده کردید.

پس بر این مبنا، به تحلیل، بررسی، نقد و نظر روش‌های فوق پرداخته می‌شود؛ از آنچه که قبلاً گفته شد روشن شد که اولاً روش سلف در باب متمشابهات قرآن و سنت منحصر در تفویض نبوده است؛ ثانیاً روش تأویل توسط خلف یا متأخرین از علمای اسلامی پیدا نشده است، بلکه در میان سلف نیز پیروانی داشته است.

علامه طباطبائی پس از نقل نظریه کسانی که می‌گویند روش صحابه در باب آیات و روایات مربوط به عقاید، روش تفویض بوده و این روش در سه قرن اول هجری مورد اتفاق بوده است، در نقد آن گفته است: «روش اهل بیت پیامبر (ص) در این باره،

اثبات و نفی با هم است؛ یعنی تنها به نفی تشبیه اکتفا نکرده، در معنای آیات صفات، تدبر و اعمال نظر کرده‌اند. آری، روش اکثریت صحابه و تابعین از سلف همان روش تفویض بوده است. ((طباطبائی، ۱۴۱۷ ق، ج ۱۴، ص ۱۳۰).

محمد رشیدرضا، مؤلف المنار نیز پس از این که (طبق نظر استادش محمد عبده) طریقه سلف را به تفویض، و طریقه خلف را به تأویل وصف کرده، یاد آور شده است که در میان ائمه علمای سلف مانند احمد بن حنبل و دیگران، روش تأویل نیز یافت می‌شود. (رشیدرضا، بی تا، ج ۱، ص ۲۵۲-۲۵۳).

۲-۳. مفهوم وهابی و وهابیت

در قرن دوازدهم هجری قمری فردی در سرزمین حجاز، به نام محمد بن عبدالوهاب که در حقیقت إحیا کننده و مبلغ افکار و نظریات خود در آوردی و تشنزا و اختلاف انگیز این تیمیه بود، ظهور کرد؛ و به شدت اندیشه‌ها و عقاید و باورهای تند و افراطی خود را در جامعه، تبلیغ و ترویج می‌کرد. و نتیجتاً گروهی از افراد جامعه اسلامی فریب تبلیغات و شعارهای آن‌ها را خورده و تحت تأثیر دیدگاه‌های منحط و پست آن‌ها قرار گرفتند و دنباله رو و پیروان آن‌ها شدند و خود را منتسب به رهبرشان (محمد بن عبدالوهاب) می‌دانستند. لذا به این گروه «وهابی و وهابی‌ها» می‌گویند.

اما برای آشنائی بیشتر با این اندیشه و طرز تفکر افراطی و صاحبان آن‌ها، لازم است که توضیحات بیشتری ارائه گردد تا روشن شود که آن‌ها چه کسانی هستند؟ و از چه زمانی این موضع تند و حاد خود را علیه مقدسات دینی مسلمانان و خود آنان آغاز کرده‌اند؟ و چه جنایات بی‌شماری در این راستا مرتکب شده‌اند؟ و چه فجایع بسیاری به بار آورده‌اند که موجب جریحه‌دار شدن قلوب مسلمانان گردیده‌اند؟ و این نوع از بینش و طرز فکر که سبب اختلاف و تنش میان مسلمین گردید، از کجا ناشی شده است؟

محمد بن عبدالوهاب همان گونه که گفته شد، افکار خود را از احمد بن عبدالحلیم حرانی دمشقی (متوفی ۷۲۸) معروف به «ابن تیمیه» (که تقریباً چهار قرن قبل از او می‌زیسته) گرفته است؛ در حقیقت مجری افکار و معتقدات ابن تیمیه (ایدئولوگ وهابیه) بود.

محمد بن عبدالوهاب، در خلال سالهای ۱۱۶۰ تا ۱۲۰۶ که سال وفات او بود با همکاری زمامداران محلی، و برانگیختن آتش تعصبهای خشن در میان اقوام بیابان گرد و بدوی حجاز توانست به نام دفاع از توحید و مبارزه با شرک، مخالفان خود را عقب بزند و بر دستگاه حکومت و رهبری سیاسی، بطور مستقیم و غیر مستقیم تسلط یابد و در این راه، خون‌های زیادی از مسلمانان حجاز و غیر حجاز ریخته شد.

کشمکش‌های پیروان محمد بن عبد الوهاب محدود به محیط حجاز نبود، بلکه در سال ۱۲۱۶ (درست ده سال پس از مرگ محمد بن عبد الوهاب) پیروان او از طریق بیابان‌های حجاز با يك حمله غافلگیرانه به کربلا ریختند و با استفاده از تعطیل بودن شهر به مناسبت روز عید غدیر و مسافرت بسیاری از اهالی کربلا به نجف برای مراسم غدیر، پس از شکافتن دیوار شهر به داخل شهر رخنه کرده و به تخریب حرم امام حسین (ع) و سایر اماکن مقدس شیعه در کربلا پرداختند، و در ضمن تمام درهای گران قیمت و تابلوها و هدایای نفیس و وسائل تزئینی را با خود بردند، حدود پنجاه نفر در نزدیکی ضریح و پانصد نفر در صحن و تعداد زیادی را در خود شهر کشتند که بعضی عدد مقتولین را بالغ بر پنج هزار نفر دانسته‌اند؛ در این ماجرا خانه‌های فراوانی غارت شد و حتی پیرمردان و کودکان و زنان نیز از این تعرض، مصون نماندند. در سال ۱۳۴۴ فقهای مدینه که در دستگاه حکومت نفوذ داشتند فتوا به انهدام تمام قبور بزرگان اسلام در حجاز دادند و در روز هشتم شوال، این حکم تنفیذ گردید و همه قبور را یکی پس از دیگری به جز قبر پیامبر اسلام (ص) ویران کردند که آن هم بخاطر ترس از خشم عمومی مسلمین مستثنی شد.

تذکر: باید به این موضوع توجه داشت که وهابی‌ها که در دو قرن اخیر به رهبری «محمد بن عبد الوهاب» سرزمین حجاز را تحت نفوذ افکار خود قرار داده‌اند و در معتقدات تند و حاد خود که بیشتر در زمینه توحید است، تنها با شیعه مخالفت ندارند بلکه با غالب مسلمان‌های اهل تسنن نیز شدیداً مخالف‌اند. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴ش، ج ۱، ص ۲۴۰).

روي هم رفته پیروان این مکتب همانند خود محمد بن عبدالوهاب افرادی خشن و غیر قابل انعطاف و يك دنده و قشری متعصب هستند و بیش از آنچه روی منطق

تکیه کنند، شدت عمل و خشونت به خرج می‌دهند، و دانسته یا نادانسته مسائل اسلامی را خلاصه در مبارزه کردن با چند مسئله همانند موضوع شفاعت و زیارت قبور و توسل کرده و عملاً مردم را نه تنها از مباحث مهم اجتماعی اسلام مخصوصاً آنچه مربوط به عدالت اجتماعی و محو آثار استعمار و مبارزه منطقی با غلبه روح مادی‌گری و مکتب‌های الحادی است دور نگه داشته‌اند؛ بلکه دست در دست استکبار گذاشته و عملاً تسلیم خواست‌های نامشروع آن‌ها شده‌اند و مسلمانان را در کشورهای اسلامی هدف قرار داده و به قتل می‌رسانند و هر روز با عملیات انتحاری و انفجارکامیون‌های پر از مواد منفجره، تعداد بسیاری از مردم بی‌گناه و ستم‌دیده را به خاک و خون می‌کشند و به زنان، کودکان و... رحم نکرده و مورد تجاوز قرار می‌دهند.

نمونه‌های از آن جنایات این روزها در کشورهایمانند سوریه، عراق، پاکستان و افغانستان توسط این‌ها با بدترین و خشن‌ترین حالت جریان دارد و هر روز بیش از پیش این کشورها و کشورهای اسلامی دیگر توسط این مسلمان‌نماها، بلکه آدم‌نماها، تخریب و به آتش کشیده می‌شوند. دین مقدس اسلام که دین رحمت، رأفت و مهربانی است، به صورت دین خشن، زورگو، ضد بشر و بشریت در جهان ارائه و معرفی می‌گردد. مسلمانان که یک روز خود مبتکر و صاحبان تمدن بودند، حالا متوحش و ضد تمدن خوانده می‌شوند و از نام مسلمان در آذنان، تروریست تلقی می‌گردد.

۲-۴. مفهوم واژه شفع و شفاعت

راغب در مفردات در مورد شفع و شفاعت این گونه می‌گوید: «الشَّفَعُ ضَمُّ الشَّيْءِ إِلَى مِثْلِهِ، وَيُقَالُ لِلْمَشْفُوعِ: شَفَعْتُ؛ شَفَعْتُ يَشْفَعُ شَفْعًا وَضَمِيمَةً شَدْنُ شَيْءٍ بِشَيْءٍ آخَرَ خِطَابًا لَهُ الْوَحْدَةَ مِنْ كُلِّ وَجْهٍ؛ (وتر) همان خدای تعالی است چون از هر جهت وحدت دارد و (احد) است». «الشَّفَاعَةُ: الانضمام إِلَى آخِرٍ، نَاصِرًا لَهُ وَسَانِلًا عِنْدَهُ، وَأَكْثَرُ مَا يَسْتَعْمَلُ فِي انضمامٍ مِنْهُ هُوَ أَعْلَى حَرَمَةٍ وَرَبِّةٍ إِلَى مَنْ هُوَ أَدْنَى. وَمِنْهُ: الشَّفَاعَةُ فِي

القیامة؛ شفاعت پیوستن به دیگری برای اینکه یار و یاور اوست و درخواست کننده از او، بیشتر کاربرد شفاعت یعنی پیوستن و انضمام به کسی که از نظر حرمت و مقام بالاتر از کسی است که مادون اوست که مورد شفاعت قرار می‌گیرد و از این معنی شفاعت در قیامت است» (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ص ۴۵۷).

بنابراین تعریف از شفاعت، وقتی کسی می‌خواهد نزد بزرگی یا حاکمی برود و احتمال می‌دهد یا یقین دارد که او را نپذیرند، به دیگری متوسل می‌شود و با او به حضور می‌رود یا تقاضایش را بوسیله او می‌رساند و او را شفیع خود قرار می‌دهد، در چنین موردی متقاضی و صاحب حاجت آن واسطه را با خود یا خود را با آن واسطه جفت کرده است تا خود او را به حضور یا تقاضایش را بپذیرند. حال يك معنی شفیع بودن پیغمبر و امام و قرآن این است که مسلمان می‌کوشد اعمال خود را مطابق دستور قرآن و با اقتدای به پیغمبر و امام انجام دهد و این معنی در حقیقت همان هادی بودن قرآن و مقتدی بودن (اسوه) پیغمبر و پیشوایی امام برای مسلمان شیعه است که بدانند به تنهایی نمی‌تواند راه راست را بشناسد و بپیماید و بایستی عمل خود را با قرآن و عمل پیشوایان دین تطبیق و با آنها جفت سازد.

در این راه جز مرد داعی نرفت گم آن شد که دنبال داعی نرفت
مپندار سعدی که راه صفا توان رفت جز در پی مصطفی

بدیهی است چنین اعتقادی چه اندازه معتقد به آن را در کارش دقیق ساخته به نیکی ترغیب و از بدی منع و نهی می‌کند. معنی دیگر شفاعت این است که شفیع در رستاخیز در پیشگاه پروردگار وساطت و شفاعت می‌نماید تا از گناه کسی درگذرند و او بهشت برود و چنین شفاعتی نیز به اذن پروردگار و در موردی که خدا بپسندد در قیامت هست نه تنها برای پیغمبر و امام بلکه برای احترام مؤمن پرهیزگار و خشنودی او اقوام نزدیکش وارد بهشت می‌شوند.

۳. شفاعت از منظر مفسرین و دانشمندان اسلامی

۱-۳. علامه طباطبائی (ره)

ایشان شفاعت را از دو جهت و بُعد مورد بحث و بررسی قرار داده است:

الف- شفاعت تکوینی: خدای سبحان در سببیت از یکی از دو جهت مورد نظر قرار می‌گیرد، اول از نظر تکوین؛ از این نظر خدای سبحان مبدأ نخستین هر سبب و هر تاثیر است و سببیت هر سببی بالاخره به او منتهی می‌شود، پس مالک علی الاطلاق خلق و ایجاد، خداوند است و همه علل و اسباب اموری هستند که واسطه میان او و غیر او و وسیله انتشار رحمت اویند، آن رحمتی که پایان ندارد، و نعمتی که بی‌شمار به خلق و صنع خود دارد؛ پس از نظر تکوین سببیت خدا، جای هیچ حرفی نیست. اما انطباق آن بر جهت تکوین و اینکه اسباب و علل وجودیه کار شفاعت را بکنند بسیار واضح است؛ برای اینکه هر سببی واسطه است میان سبب فوق و مسبب خودش، و روی هم آنها از صفات علیای خدا، یعنی رحمت، خلق، احیا، رزق و امثال آن را استفاده نموده، و انواع نعمت‌ها و فضل‌ها را گرفته، به محتاجان آن می‌رسانند. آیات قرآن هم این معنای از شفاعت را تحمل می‌کند که عبارتند از: (۱) «لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ، مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ؛ از آن اوست هر چه در آسمانها و زمین است، چه کسی جز به اذن او، در نزد او شفاعت کند؟» (بقره، ۲۵۵؛ ۲) و نیز می‌فرماید: «إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ، ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ، يُدَبِّرُ الْأَمْرَ، مَا مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ؛ پروردگار شما، خداوندی است که آسمانها و زمین را در شش روز [شش دوران] آفرید سپس بر تخت (قدرت) قرار گرفت، و به تدبیر کار (جهان) پرداخت هیچ شفاعت کننده‌ای، جز با اذن او نیست این است خداوند، پروردگار شما! پس او را پرستش کنید! آیا متذکر نمی‌شوید؟!» (یونس/۳). در این دو آیه که راجع به خلقت آسمانها و زمین است، قهراً شفاعت هم در آنها در مورد تکوین خواهد بود، و شفاعت در مورد تکوین جز این نمی‌تواند باشد، که علل و اسبابی میان خدا و مسبب‌ها واسطه شده، امور آنها را تدبیر و وجود و بقاء آنها را تنظیم کنند، و این همان شفاعت تکوینی است.

ب- شفاعت تشریعی: خدای تعالی به ما تفضل کرده، در عین بلندی مرتبه‌اش، خود را به ما نزدیک ساخته، و برای ما تشریع دین نموده و در آن دین احکامی از او امر، نواهی و غیره وضع کرده و تبعات و عقوبت‌هایی در آخرت برای نافرمانان معین نموده، رسولانی برای ما گسیل داشت، ما را بشارت‌ها دادند، و اندازها کردند، و دین

خدا را به بهترین وجه تبلیغ نمودند، و حجت بدین وسیله بر ما تمام شد، و «تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا، لَا مُبَدَّلَ لِكَلِمَاتِهِ؛ کلمه پروردگارت در راستی و عدالت تمام شد، و کسی نیست که کلمات او را مبدل سازد». (انعام، ۱۱۵). و اما انطباق آن بر جهت تشریح، این است که مفهوم شفاعت در این مورد هم صادق است و هیچ محذوری در آن نیست، و آیات زیر آشکارا بر آن دلالت دارند که عبارت اند از: (۱) «يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ، إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ، وَرَضِيَ لَهُ قَوْلًا؛ در آن روز، شفاعت هیچ کس سودی نمی بخشد، جز کسی که خداوند رحمان به او اجازه داده، و به گفتار او راضی است» (طه، ۱۰۹؛ ۲) «لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ عِنْدَهُ، إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ؛ هیچ شفاعتی نزد او، جز برای کسانی که اذن داده، سودی ندارد!» (سبا، ۲۳؛ ۳) «لَا تُغْنِي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا إِلَّا مِنْ بَعْدِ أَنْ يَأْذِنَ اللَّهُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَرْضَى؛ (نجم/ ۲۶). شفاعت آنها سودی نمی بخشد مگر پس از آنکه خدا برای هر کس بخواهد و راضی باشد اجازه (شفاعت) دهد!» (۴) «وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ؛ (انبیاء/ ۲۸). آنها جز برای کسی که خدا راضی (به شفاعت برای او) است شفاعت نمی کنند.» (۵) «وَلَا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الشَّفَاعَةَ، إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ؛ (زخرف/ ۸۶). کسانی را که غیر از او می خوانند قادر بر شفاعت نیستند مگر آنها که شهادت به حق داده اند و بخوبی آگاهند!».

زیرا این آیات بطوری که ملاحظه می شود، شفاعت (یعنی شافع بودن) را برای عده ای از بندگان خدا از قبیل ملائکه و بعضی از مردم اثبات می کند، البته به شرط اذن و به قید ارتضا، و این خودش تملیک شفاعت است؛ یعنی با همین کلامش شفاعت را به بعضی از بندگانش تملیک می کند، و می تواند بکند، چون (له الملك وله الامر). پس این بندگان که خدا مقام شفاعت را به آنان داده، می توانند به رحمت و عفو و مغفرت خدا، و سایر صفات علیای او تمسک نموده، بنده ای از بندگان خدا را که گناه گرفتارش کرده، مشمول آن صفات خدا قرار دهند، و در نتیجه بالای عقوبت را که شامل او شده، از او برگردانند، و در این صورت دیگر از مورد حکم عقوبت بیرون گشته، دیگر مصداق آن حکم نیست، زیرا که تاثیر شفاعت از باب حکومت است، نه از باب تضاد و تعارض.

۲-۳. آیت ۱... مکارم شیرازی

ایشان لفظ شفاعت در عرف و شرع به دو معنی کاملاً متفاوت که هر کدام بار خود را دارد، گفته می‌شود:

الف- شفاعت تخدیری: شفاعت در لسان عامه مردم به این گفته می‌شود که شخص شفیع از موقعیت و نفوذ خود استفاده کرده و نظر شخص صاحب قدرتی را در مورد مجازات زبردستان خود عوض کند؛ گاهی با استفاده از نفوذ خود یا وحشتی که از نفوذ او دارند؛ و زمانی با پیش کشیدن مسائل عاطفی و تحت تاثیر قرار دادن عواطف طرف؛ و زمان دیگری با تغییر دادن مبانی فکری او، در باره گناه مجرم و استحقاق او و مانند این‌ها. بطور خلاصه شفاعت طبق این معنی، هیچ‌گونه دگرگونی در روحيات و فکر مجرم یا متهم ایجاد نمی‌کند، تمام تأثیرها و دگرگونی‌ها مربوط به شخصی است که شفاعت نزد او می‌شود. این نوع شفاعت در بحث‌های مذهبی مطلقاً معنی ندارد، زیرا نه خداوند اشتباهی می‌کند که بتوان نظر او را عوض کرد، و نه عواطفی به این معنی که در انسان است دارد که بتوان آن را برانگیخت، و نه از نفوذ کسی ملاحظه می‌کند و وحشتی دارد و نه پاداش و کیفرش بر محوری غیر از عدالت دور می‌زند.

ب- شفاعت سازنده: مفهوم دیگر شفاعت بر محور دگرگونی و تغییر موضع («شفاعت شونده») دور می‌زند، یعنی شخص شفاعت شونده موجباتی فراهم می‌سازد که از يك وضع نامطلوب و درخور کیفر بیرون آمده و به وسیله ارتباط با شفیع، خود را در وضع مطلوبی قرار دهد که شایسته و مستحق بخشودگی گردد، و همانطور که خواهیم دید ایمان به این نوع شفاعت در واقع يك مکتب عالی تربیت و وسیله اصلاح افراد گناهکار و آلوده، و بیداری و آگاهی است، و شفاعت در منطق اسلام از نوع اخیر است. شفاعت نیازمند به يك نوع ارتباط معنوی میان شفاعت کننده و شفاعت شونده است و به این ترتیب کسی که امید شفاعت را دارد موظف است در این جهان ارتباط معنوی با شخصی که انتظار دارد از او شفاعت کند برقرار سازد

و این ارتباط در حقیقت يك نوع وسیله تربیت برای شفاعت شونده خواهد بود که او را به افکار و اعمال و مکتب شخص « شفاعت کننده » نزدیک می کند و در نتیجه شایسته شفاعت می شود و به این ترتیب شفاعت يك عامل تربیت است نه يك وسیله پارتی بازی و فرار از زیر بار مسئولیت و از اینجا روشن می شود که شفاعت تغییری در اراده پروردگار نسبت به گناهکار نمی دهد، بلکه این گناهکار است که با ارتباط معنوی با شفاعت کننده نوعی تکامل و پرورش می یابد و به سرحدی می رسد که شایسته عفو خدا می گردد. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴ ش، ج ۱، ص ۲۲۵).

۳-۳. شهید مطهری (ره)

ایشان در مورد شفاعت می فرماید: حقیقت این است که شفاعت اقسامی دارد که برخی از آنها نادرست و ظالمانه است و در دستگاه الهی وجود ندارد، ولی برخی صحیح و عادلانه است و وجود دارد. شفاعت غلط بر هم زننده قانون و ضد آن است ولی شفاعت صحیح، حافظ و تأیید کننده قانون است.

الف- شفاعت صحیح: شفاعت صحیح، نوعی دیگر از شفاعت است که در آن، نه استثنا و تبعیض وجود دارد و نه نقض قوانین، و نه مستلزم غلبه بر اراده قانون گذار. قرآن این نوع شفاعت را صریحاً تأیید کرده است. (مطهری، ج ۱، ص ۲۴۷).

ب- شفاعت غلط: شفاعت غلط آن است که کسی بخواهد از راه پارتی بازی جلوی اجرای قانون را بگیرد. بر حسب چنین تصویری از شفاعت، مجرم برخلاف خواست قانون گذار و برخلاف هدف قوانین، اقدام می کند و از راه توسل به پارتی، بر اراده قانون گذار و هدف قانون، چیره می گردد. اینگونه شفاعت، در دنیا ظلم است و در آخرت غیر ممکن. بسیاری از عوام مردم، شفاعت انبیا و ائمه (ع) را چنین می پندارند؛ می پندارند که پیغمبر اکرم (ص) و امیرالمؤمنین (ع) و حضرت زهرا (س) و ائمه اطهار خصوصاً امام حسین (ع) متنفذهایی هستند که در دستگاه خدا اعمال نفوذ می کنند، اراده خدا را تغییر می دهند و قانون را نقض می کنند. ایرادهایی که بر شفاعت می شود بر همین قسم از شفاعت وارد است و این همان است که قرآن کریم آن را نفی فرموده است.

۴. شفاعت در قرآن و روایات اسلامی

۴-۱. آیات قرآن

در قرآن در باره مسأله «شفاعت» (به همین عنوان) در حدود ۳۰ مورد بحث شده است (البته بحث‌ها و اشارات دیگری به این مسأله بدون ذکر این عنوان نیز دیده می‌شود). آیاتی که در قرآن پیرامون این مسأله بحث می‌کند در حقیقت به چند دسته و گروه تقسیم می‌شود:

گروه اول- آیاتی است که بطور مطلق شفاعت را نفی می‌کند و عبارتند از: (۱) «أَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَّ يَوْمٌ لَا بَيْعٌ فِيهِ وَلَا خُلَّةٌ وَلَا شَفَاعَةٌ» (بقره، ۲۵۴). ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از آنچه به شما روزی داده‌ایم، انفاق کنید! پیش از آنکه روزی فرا رسد که در آن، نه خرید و فروش است (تا بتوانید سعادت و نجات از کیفر را برای خود خریداری کنید)، و نه دوستی (و رفاقت‌های مادی سودی دارد) و نه شفاعت (زیرا شما شایسته شفاعت نخواهید بود.) و کافران، خود ستمگرند (هم به خودشان ستم می‌کنند، هم به دیگران). (۲) «وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ» (همان/۴۸). و نه از اوشفاعت پذیرفته می‌شود. (۳) در مورد بعضی از مجرمان می‌خوانیم: «فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ» (مدثر/۴۸). شفاعتِ شفاعت‌کنندگان به حال آنها سودی ندارد. در این آیات راههای متصور برای نجات مجرمان غیر از ایمان و عمل صالح چه از طریق پرداختن عوض مادی، یا پیوند و سابقه دوستی، و یا مسأله شفاعت، نفی شده است.

گروه دوم- آیاتی است که «شفیع» را منحصرأً خدا معرفی می‌کند مانند: (۱) «مَا لَكُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا شَفِيعٍ» (سجده/۴). غیر از خدا ولی و شفیع نداریم؛ (۲) «قُلْ لِلَّهِ الشَّفَاعَةُ جَمِيعًا» (زمر/۴۴). همه شفاعتها مخصوص خدا است.

گروه سوم- آیاتی است که شفاعت را مشروط به اذن و فرمان خدا می‌کند مانند: (۱) «مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ» (بقره/۲۵۵). چه کسی می‌تواند جز به اذن خدا شفاعت نماید؟ (۲) «وَلَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ عِنْدَهُ إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ» (سبأ/۲۳). شفاعت جز برای کسانی که خدا اجازه دهد سودی ندارد. (۳)

گروه چهارم - آیاتی است که شرائطی برای شفاعت شونده بیان کرده است: (۱) گاهی این شرط را رضایت و خشنودی خدا از (شفاعت شونده) معرفی می‌کند مانند: «وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَىٰ»؛ (انبیاء/۲۸). و آنها جز برای کسی که خدا راضی (به شفاعت برای او) است شفاعت نمی‌کنند». طبق این آیه شفاعت شفیعیان منحصرأ شامل حال کسانی است که به مقام ارتضا (یعنی پذیرفته شدن در پیشگاه خداوند) رسیده‌اند. (۲) وگاه شرط آن را گرفتن عهد و پیمان نزد خدا معرفی می‌کند مانند: «لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا»؛ (مریم/۸۷). آنان هرگز مالک شفاعت نیستند مگر کسی که نزد خداوند رحمان، عهد و پیمانی دارد». (منظور از این عهد و پیمان ایمان به خدا و پیامبران الهی است). (۳) وزمانی «صلاحیت شفاعت شدن» را از بعضی از مجرمان سلب می‌کند، مانند سلب شفاعت از ظالمان در آیه «مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ وَلَا شَفِيعٍ يُطَاعُ»؛ (غافر/۱۸). برای ستمکاران دوستی وجود ندارد و نه شفاعت کننده‌ای که شفاعتش پذیرفته شود». و به این ترتیب داشتن عهد و پیمان الهی، یعنی ایمان و رسیدن به مقام خشنودی پروردگار و پرهیز از گناهیانی چون ظلم و ستم، جزء شرائط حتمی شفاعت است.

۲-۴. احادیث و روایات

الف - روایات نقل شده توسط تشیع: روایاتی که به طریق شیعه نقل گردیده است، بیش از آن است که به شمار آید و مسئله شفاعت در نزد «امامیه» واضح‌تر از آن است که مورد بحث واقع گردد. این است که ما در این مورد به عنوان تبرک و تیمن تنها به نقل چند روایت قناعت می‌کنیم:

(۱) برقی در کتاب محاسن با اسناد خود از معاویه بن وهب نقل می‌کند که او می‌گوید: من از امام صادق (ع) تفسیر این آیه را پرسیدم که خداوند می‌فرماید: «لَا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَقَالَ صَوَابًا»؛ (نبا/۳۸). تکلم نمی‌کنند مگر کسی که خدا به او اذن دهد و نیکو گوید». امام فرمود: «به خدا سوگند! ما از کسانی هستیم که به آنان اذن داده شده است و ما همان حق‌گویان و صاحبان گفتار نیک می‌باشیم. معاویه می‌گوید: سؤال کردم فدایت شوم در موقع سخن گفتن چه خواهید گفت؟

فرمود: خدا را می‌ستاییم و به پیامبرش درود می‌فرستیم و شیعه خود را شفاعت می‌کنیم، خدا هم سخن ما را رد نمی‌کند». (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۳۳، ص ۳۰۱).

۲) حسین بن خالد، از حضرت رضا(ع)، از آباء گرامش، از امیرالمؤمنین(ع) روایت کرده که فرمود: «رسول خدا (ص) فرمود: کسی که به حوض من ایمان نداشته باشد، خداوند او را در حوضم وارد نکند، و کسی که بشفاعت من ایمان نداشته باشد، خداوند او را به شفاعتم نائل نسازد، آن گاه فرمود: تنها شفاعت من مخصوص کسانی از امت من است، که مرتکب گناهان کبیره شده باشند، و اما نیکوکاران از ایشان هیچ گرفتاری پیدا نمی‌کنند، حسین ابن خالد می‌گوید: من به حضرت رضا عرضه داشتم: یا بن رسول الله! پس معنای این کلام خدای تعالی که می‌فرماید: «وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ اِزْتَضَى» (انبیاء/۲۸) چیست؟ فرمود: شفاعت نمی‌کنند، مگر کسی را که خدا دینش را پسندیده باشد». (شیخ صدوق، ۱۳۷۶ش، ج ۴، ص ۱۶، مجلس ۲).

۳) سماعة بن مهران از ابی ابراهیم از حضرت کاظم(ع) روایت آورده که در ذیل آیه «عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا» (اسری/۷۹). امید آن داشته باش که پروردگارت به مقام محمودت برساند» فرمود: روز قیامت مردم همگی از شکم خاک بر می‌خیزند، و مقدار چهل سال می‌ایستند، و خدای تعالی آفتاب را دستور می‌دهد تا بر فرق سرهاشان آنچنان نزدیک شود، که از شدت گرما عرق بریزند و به زمین دستور می‌رسد، که عرق آنان را در خود فرو نبرد، مردم به نزد آدم می‌روند، و از او می‌خواهند، تا شفاعتشان کند، آدم مردم را به نوح دلالت می‌کند، و نوح ایشان را به ابراهیم، و ابراهیم به موسی، و موسی به عیسی و عیسی به ایشان می‌گوید: بر شما باد به محمد (ص) خاتم النبیین، پس محمد(ص) می‌فرماید: آری من آماده این کارم، پس به راه می‌افتد، تا دم در بهشت می‌رسد، و دق الباب می‌کند، از درون بهشت می‌پرسند: که هستی؟ و خدا داناتر است، پس محمد می‌گوید: من محمدم، از درون خطاب می‌رسد: در را به رویش باز کنید، چون در برویش گشوده می‌شود، بسوی پروردگار خود روی می‌آورد، در حالی که سر به سجده نهاده باشد، و سر از سجده بر نمی‌دارد، تا اجازه سخن بوی دهند، و بگویند حرف بزن، و درخواست کن، که هر چه بخواهی داده خواهد شد و هر که را شفاعت کنی پذیرفته خواهد شد. پس

سر از سجده بر می‌دارد، دوباره رو بسوی پروردگارش نموده، از عظمت او به سجده می‌افتد، این بار هم همان خطاب‌ها به وی می‌شود، سر از سجده بر می‌دارد، و آن قدر شفاعت می‌کند، که دامنه شفاعتش حتی به درون دوزخ رسیده، شامل حال کسانی که به آتش سوخته‌اند، نیز می‌شود، پس در روز قیامت در تمامی مردم از همه امت‌ها، هیچ کس آبروی محمد (ص) را ندارد، این است آن مقامی که آیه شریفه «عَسَى أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَاماً مَّحْمُوداً»، بدان اشاره دارد». (عیاشی، ۱۳۸۰ق، ج ۲، ص ۳۱۵، ح ۱۵۱).

۴) محمد بن قاسم بن عبید، با ذکر يك يك راویان، از بشر بن شریح بصری، روایت آورده که گفت: من به محمد بن علی (ع) عرضه داشتم: کدامیک از آیات قرآن امیدوارکننده‌تر است؟ فرمود: قوم تو در این باره چه می‌گویند؟ عرضه داشتم: می‌گویند آیه: «قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ؛ (زمر/ ۵۳)؛ بگو ای کسانی که در حق خود زیاده‌روی و ستم کردید، از رحمت خدا نومید مشوید». است، فرمود: و لکن ما اهل بیت این را نمی‌گوئیم، پرسیدم: پس شما کدام آیه را امیدوارکننده‌تر می‌دانید؟ فرمود: آیه «وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَىٰ؛ (ضحیٰ/ ۵). و به زودی پروردگارت آن قدر به تو عطا خواهد کرد که خشنود شوی». به خدا سوگند شفاعت، به خدا سوگند شفاعت، به خدا سوگند شفاعت. (کوفی، ص ۲۱۵).

۳-۴. روایات نقل شده توسط اهل سنت

و اما روایاتی که درباره شفاعت به طریق اهل سنت نقل شده، فراوان و متواتر است ۱ که نمونه‌های چندی از آن‌ها را در ذیل می‌آوریم؛

۱. یزید فقیر از جابر بن عبد الله نقل می‌کند که رسول خدا (ص) فرمود: «پنج نعمت بزرگ به من داده شده است که قبل از من به هیچ کس داده نشده بود: با ترس و رعب که از من در دل دشمن جای گرفته بود، یاری شدم و زمین برای من سجده گاه و پاک کننده قرار گرفت... و غنایم جنگی برای من حلال گردید که پیش از من بر کسی حلال نبود و مقام شفاعت به من داده شد» (بخاری، فصل دعا، باب ۱، جزء ۷، ص

۱.. در کنز العمال، ۲۱۵- ۲۸۰ بیش از هشتاد روایت در این مورد نقل گردیده است.

۱۴۵، حدیث ۵۸۱۲۹).

۲. انس بن مالک نقل می‌کند که رسول خدا (ص) فرمود: «من در بهشت اولین شفاعت کننده خواهم بود»؛ (قشیری نیشابوری، باب اختباء النبی دعوة الشفاعة لأئمة، جزء ۱، ص ۱۳۰، ۱۳۱، حدیث ۲۹، ص ۲۹۵).

۳. ابوهریره نقل می‌کند که رسول خدا (ص) فرمود: « برای هر پیامبری دعایی هست و من به اذن پروردگار، دعای خویش را ذخیره کرده‌ام که در واپسین روز برای شفاعت امتم از آن استفاده کنم»؛ (مالک بن انس، باب ما جاء في الدعاء، جزء ۱، ص ۱۶۶، الحدیث ۴۴۳).

۴. باز ابوهریره نقل می‌کند که رسول خدا (ص) فرمود: «من در روز قیامت سیّد فرزندان آدم خواهم بود و اول کسی می‌باشم که قبر او شکافته می‌شود و من اولین شفاعت کننده خواهم بود که قبل از همه شفاعتشان پذیرفته شود». (قشیری نیشابوری، باب اختباء النبی دعوة الشفاعة لأئمة، جزء ۱، ص ۱۳۰، ۱۳۱، حدیث ۲۹، ص ۲۹۵).

۵. باز ابوهریره نقل می‌کند که رسول خدا (ص) فرمود: «پنج چیز است که شفاعت می‌کنند: قرآن، قربت، امانت، پیامبر شما و اهل بیتش». (متقی هندی، ۱۴۰۹ق، ج ۷، ص ۲۱۴).

۶. عبد الله بن ابی جدعا نقل می‌کند که رسول خدا (ص) فرمود: «به وسیله شفاعت یکی از افراد امت من، تعداد زیادی قبیله بنی تمیم وارد بهشت می‌گردند. این حدیث را ترمذی و حاکم نیز نقل نموده‌اند». (همان)

آنچه در مورد روایات شفاعت آورده شد قسمت کمی از بسیار بود، که بخاطر نکات خاصی که متناسب با بحث ما، در آنها بود انتخاب گردید، و گر نه روایات شفاعت به مرحله تواتر رسیده است. یحیی بن شرف از علمای قرن هفتم هجری معروف به نووی شافعی در شرح صحیح مسلم از قاضی عیاض، دانشمند معروف اهل تسنن نقل می‌کند که می‌گوید: «شفاعت متواتر است». (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۳، ص ۳۰۷).

حتی پیروان «ابن تیمیه» (متوفای سال ۷۲۸ هجری) و محمد بن عبد الوهاب (متوفای سال ۱۲۰۶) که در اینگونه مسائل سختگیری و تعصب و لجاجت خاصی دارند به تواتر

این روایات اعتراف کرده‌اند! شیخ عبد الرحمن بن حسن، در کتاب «فتح المجید» خود که از معروفترین کتب وهابیت است، و هم اکنون در بسیاری از مدارس دینی حجاز به عنوان یک کتاب درسی شناخته می‌شود، از این قیم چنین نقل کرده است: «احادیث در زمینه شفاعت مجرمان از پیامبر (ص) متواتر است، و صحابه او و اهل سنت عموماً اجماع بر این موضوع دارند، و منکر آن را بدعت‌گذار می‌دانند و به او انتقاد می‌کنند و او را گمراه می‌شمرند». (شیخ، ص ۲۱۱).

از این روایت‌ها چنین بر می‌آید که شفاعت خواستن از رسول اکرم (ص) از اهل بیت گرامی‌اش نه تنها کوچک‌ترین اشکالی ندارد بلکه امری است مستحسن که شرعاً مورد تأیید قرار گرفته و همان، روایات دینی ما را به سوی آن دعوت و راهنمایی می‌کند. با این حال نمی‌دانم گروهی که خود را مسلمان معرفی می‌کنند، چگونه آن را شرک و طالبان شفاعت را مشرک می‌دانند؟! خداوند ما را از متابعت هوای نفس حفظ کند و از لغزش قدم‌ها و قلم‌ها مصون مان بدارد! (نجمی، ص ۶۳۳).

۵. شرایط شفاعت

آیات شفاعت به خوبی نشان می‌دهد که مسأله شفاعت از نظر منطق اسلام یک موضوع بی‌قید و شرط نیست بلکه قیود و شرایط بسیاری دارد که عبارتند از:

۱-۵. از جهت نوع جرم

یک نوع از گناهان و جرایمی هستند که نمی‌توانند مشمول و مورد شفاعت قرار بگیرند مانند:

الف) ظلم و ستم: گناهانی همانند ظلم و ستم که بطور کلی از دایره شفاعت بیرون شمرده شده و قرآن می‌فرماید: «مَا لِلظَّالِمِينَ... وَلَا شَفِيعٌ يُطَاعُ؛ (غافر/ ۱۸). برای ظالمان، شفاعت کننده‌ای که شفاعتش پذیرفته شود وجود ندارد!». و اگر ظلم را به معنی وسیع کلمه، تفسیر کنیم شفاعت منحصر به مجرمانی خواهد بود که از کار خود نادم و پشیمان هستند، و در مسیر جبران و اصلاح‌اند، و در این صورت شفاعت پشتوانه‌ای خواهد بود برای توبه و ندامت از گناه؛

۲. کفر و شرک به خدا: از نظر متون دینی این اندازه مسلّم است که گناهانی از

قبیل کفر به خدا و شرک، مانع مغفرت است. قرآن کریم می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ؛ (نساء/ ۴۸). خدا شرک را نمی‌آمرزد، و آنچه پایین‌تر از شرک است برای هر کسی که بخواهد می‌بخشد».

۲-۵. از جهت صلاحیت شفاعت شونده

الف) باید به مقام (ارتضا) رسیده باشد

آیا کسی که شفاعت درباره او صورت می‌گیرد شرایطی دارد یا شرایطی ندارد؟ البته که شرایطی دارد. هر چند همه شرایطش را هم برای ما بیان نکرده‌اند و نمی‌شده هم بیان کنند برای اینکه مسائل مربوط به شفاعت و مغفرت مسائلی است که مردم درباره آن باید در حال خوف و رجا باشند، ولی اجمالاً این مقدار را خداوند بیان کرده و فرموده است که: «وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ أَذْنَى؛ (انبیاء/ ۲۸). از کسی شفاعت می‌شود که اصل ایمان و دینش مورد پسند خدا باشد»، یعنی از مشرک شفاعت نمی‌شود. آن کسی که از او شفاعت می‌شود حداقل این است که خود او موحد باشد و مشرک نباشد، چون شفاعت آنجا، همان مغفرت الهی است و ما در آیه قرآن می‌خوانیم: «أَنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ؛ (نساء/ ۴۸). شرک قابل مغفرت نیست». و بنابراین از مشرک به هیچ وجه شفاعت نمی‌شود. پس یکی از شرایط مسلم شخص شفاعت شونده، ایمان به توحید است. حال ایمان به رسالت و نبوت و همچنین ایمان به امامت و ولایت چطور؟ آیا این هم شرط است یا شرط نیست؟ اگر این ایمانها از روی کفر و عناد نباشد، یعنی کسی نبوت رسول اکرم (ص) یا امامت امیرالمؤمنین (ع) بر او عرضه شده است و با اینکه حقیقت را درک کرده عناد ورزیده است، نه، [شفاعت] شامل چنین کسی نمی‌شود.

ولی اگر ما فرض کنیم افرادی باشند که فاقد اینها هستند، اما از روی قصور نه از روی تقصیر، شفاعت آنها مانعی ندارد و در احادیث ما هم این مطلب وارد شده است. حدیث معروفی هست، شاید احادیث زیادی به این مضمون هست، فرموده‌اند: از درهای بهشت يك در اختصاص دارد به سایر اهل توحید، یعنی به موحدینی که مسلمان نیستند، ولی به شرط اینکه بغض ما در دلشان نباشد، یعنی

اگر حبّ ما را ندارند بغض ما را هم نداشته باشند، یعنی افراد باشند که عناد نداشته باشند، افرادی باشند که نداشتن دین برایشان از روی قصور بوده نه از روی تقصیر. این عنوان همان گونه که از مفهوم لغوی آن و از روایاتی که در تفسیر این آیه وارد شده، استفاده می‌شود به معنی ایمان به خدا و حساب و میزان و پاداش و کیفر و اعتراف به حسنات و سیئات «نیکی اعمال نیک و بدی اعمال بد» و گواهی به درستی تمام مقرراتی است که از سوی خدا نازل شده، ایمانی که در فکر و سپس در زندگی آدمی انعکاس یابد، و نشانه‌اش این است که خود را از صفت ظالمان طغیانگر که هیچ اصل مقدسی را به رسمیت نمی‌شناسند بیرون آورد و به تجدید نظر در برنامه‌های خود وادارد.

ب) باید دارای عهد الهی باشد

چنانکه در قرآن می‌فرماید: «لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا؛ (مریم/۸۷). تنها کسانی مالک شفاعت هستند که در نزد خداوند رحمان، عهد و پیمانی دارند»؛ تنها این دسته‌اند که مشمول شفاعت شافعان می‌شوند و یا مقامشان از این هم برتر است و توانایی دارند از گنهکارانی که لایق شفاعت‌اند شفاعت کنند.

معنی «عهد» چیست؟ در اینکه منظور از عهد در آیه فوق که می‌گوید تنها کسانی مالک شفاعت‌اند که نزد خدا عهدی دارند، چیست؟ مفسران بحثهای فراوانی کرده‌اند: بعضی گفته‌اند: «عهد» همان ایمان به پروردگار و اقرار به یگانگی او و تصدیق پیامبران خدا است. بعضی دیگر گفته‌اند: «عهد» در اینجا به معنی شهادت به وحدانیت حق و بیزاری از کسانی است که در برابر خدا پناهگاه و قدرتی فائند و همچنین امید نداشتن به غیر «اللّه».

امام صادق (ع) در پاسخ یکی از دوستانش که از تفسیر آیه فوق سؤال کرد فرمودند: «من دان بولایة امیر المؤمنین و الأئمة من بعده فهو العهد عند اللّٰه؛ کسی که به ولایت امیر مؤمنان و امامان اهل بیت بعد از او عقیده داشته باشد آن عهد نزد خداست» (عروسی حویزی، ۱۴۱۵ق، ج ۳، ص ۳۶۲). در روایت دیگری از پیامبر (ص) نقل شده است: «من ادخل علی مؤمن سرورا فقد سرنی و من سرنی فقد اتخذ عند اللّٰه عهدا؛ کسی که سرور و شادی در دل مؤمنی ایجاد کند مرا سرور کرده، و هر کس مرا سرور

کند عهدی نزد خدا دارد»؛ (سیوطی، ۱۴۰۴ق، ج ۴، ص ۲۸۷). در حدیث دیگری از پیامبر (ص) می‌خوانیم که محافظت بر عهد، همان محافظت بر نمازهای پنجگانه است؛ (همان). از بررسی روایات فوق که در منابع مختلف اسلامی آمده، و همچنین کلمات مفسران بزرگ اسلام، چنین نتیجه می‌گیریم که عهد نزد خدا- همانگونه که از مفهوم لغوی آن استفاده می‌شود- معنی وسیعی دارد که هر گونه رابطه با پروردگار و معرفت و اطاعت او، و همچنین ارتباط و پیوند با مکتب اولیای حق، و هرگونه عمل صالح در آن جمع است، هرچند در هر روایتی به بخشی از آن یا مصداق روشنی اشاره شده است.

ج) شخص شفاعت شونده باید قابلیت شفاعت را داشته باشد

با توجه به اینکه شفاعت، همان مغفرت الهی است که وقتی به خداوند که منبع و صاحب خیرها و رحمت هاست، نسبت داده می‌شود با نام «مغفرت» خوانده می‌شود و هنگامی که به وسائط و مجاری رحمت منسوب می‌گردد نام «شفاعت» به خود می‌گیرد، واضح می‌گردد که هر شرطی برای شمول مغفرت هست برای شمول شفاعت نیز هست.

از نظر عقلی شرط مغفرت چیزی جز قابلیت داشتن شخص برای آن نیست. اگر کسی از رحمت خدا محروم گردد صرفاً به موجب قابل نبودن خود او است نه آنکه (معاذ الله) در رحمت خدا محدودیت و ضیق باشد. رحمت خدا همچون اعتبار بانکی يك بازرگان نیست که محدود باشد. اعتبار رحمت الهی نامحدود است، ولی قابل‌ها متفاوت‌اند، ممکن است کسی بکلی فاقد قابلیت باشد و نتواند از رحمت خدا بهره‌ای بگیرد.

اگر ایمان از دست برود رابطه انسان با رحمت و مغفرت یکباره بریده می‌شود و دیگر بهره‌برداری از این لطف عظیم امکان نخواهد داشت. زمانی که بر دل آدمی مهر کفر زده شود مانند ظرف در بسته‌ای می‌گردد که اگر در همه اقیانوسهای جهان فرو برده شود قطره‌ای آب به درون آن نخواهد رفت. وجود چنین فردی همچون شوره‌زاری می‌گردد که آب رحمت حق در آن بجای گل، بوته‌های خار پدید می‌آورد.

باران که در لطافت طبعش خلاف نیست در باغ، لاله روید و در شوره‌زار

خس

اگر در شوره‌زار گل نمی‌روید، از کمبود باران نیست، بلکه از قابل نبودن زمین است.

۳-۵. از جهت صلاحیت شفیع

(الف) اهل توحید و آگاه به احوال شفاعت شونده باشد

یکی از آیاتی که شفاعت را تأیید و اثبات نموده است و شرط شفیع را از نظر صلاحیت خودش ذکر کرده که باید از اهل توحید و آگاه به احوال شفاعت شونده، باشد، آیه زیر است که خداوند می‌فرماید: «وَلَا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الشَّفَاعَةَ؛ أَنْ غَيْرِ خُدَاهَا كَهَ إِيْنَهَا أَنَّهُمَا رَا مِیْ خَوَانِدَ إِخْتِیَارِ شَفَاعَتِ رَا نِدَارِنْدَ».

«وَلَا يَمْلِكُ؛ یعنی مالک شفاعت نیستند چون اختیاردار شفاعت نیستند». «الَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ»؛ (زخرف/۸۶). مگر يك گروه و يك دسته‌ای که مالک شفاعت هستند؛ یعنی دسته‌ای که به حق، گواه باشند و معترف». گفته‌اند: (و همین طور هم هست) مقصود از «حق» توحید است و این خودش تعبیر عجیبی است که قرآن از توحید به کلمه حق مطلق تعبیر می‌کند: مگر آنها که خود معترف به حق هستند، یعنی جز موجودی که خود او موحد باشد. پس قهراً کَرُبْتُ و امثال آن نیست، یعنی خود شفاعت از شئون توحید است؛ آنهايي که خودشان موحد هستند، و بلکه شاید کلمه «شَهِدَ بِالْحَقِّ» یعنی شهود می‌کنند حق را و شهود می‌کنند توحید را؛ «وَهُمْ يَعْلَمُونَ» یعنی می‌دانند که درباره چه کسی شفاعت کنند و درباره چه کسی شفاعت نکنند»، نه اینکه «آگاهند به اعتراف خودشان و از روی آگاهی اعتراف می‌کنند»، بلکه آگاهند که در شفاعت، چه کسی را شفاعت می‌کنند و برای چه شفاعت می‌کنند؛ یعنی این جور نیست که شفاعتشان يك کارگتره باشد؛ افرادی را تشخیص می‌دهند که اینها استحقاق شفاعت دارند؛ از روی کمال آگاهی و بصیرت شهادت می‌دهند.

این آیه قطع نظر از اینکه حقیقتی را بیان فرموده است، به يك دلیل واضحی بطلان شفیع بودن بتها را ثابت کرده و آن اینکه شفاعت يك امر کوچکی نیست که به هر

موجودی بشود نسبت داد، شفاعت شأن توحید و اهل توحید است. بت که اصلاً شعور و درکی ندارد که [شفیع] باشد. بعلاوه خود عمل شفاعت مستلزم این است که شفیع به احوال مشفوع له آگاه باشد و بتواند بفهمد و تشخیص بدهد که آیا این استحقاق شفاعت دارد یا ندارد. این شفعاپی که شما فرض کرده‌اید اصلاً صلاحیتی برای شهود حق و برای این که آگاه به کار خودشان باشند ندارند.

ب) اجازه واذن پروردگار برای شفاعت کننده

شرط دیگری که در قرآن ذکر شده است، این است که کسی که این صلاحیت را دارد تازه با اذن و اجازه خدا باید این کار را بکند. شفاعت از ناحیه خدا شروع می‌شود. این خداست که شفیع را به عنوان شفیع بر می‌انگیزاند و به او اجازه شفاعت کردن را می‌دهد. خداوند در قرآن می‌فرماید: «مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ؟» (بقره/۲۵۵). کیست که در نزد او، جز به فرمان او شفاعت کند؟!؛ همچنین در آخر سوره عمّ می‌خوانیم که «يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ صَفًّا لَا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَقَالَ صَوَابًا؛ (نباء/۳۸). آن روزی که روح و همه ملائکه می‌ایستند و هیچ کسی در آنجا اجازه سخن گفتن ندارد و نمی‌تواند سخن بگوید مگر آنکه خدا به او اجازه گفتن بدهد و صواب هم بگوید».

در احادیث از انمه اطهار وارد شده است که فرموده‌اند: آن کسی که خدا به او اجازه بدهد و سخن درست بگوید یعنی کسی که خدا به او اجازه شفاعت بدهد، در شفاعت کردن خودش هم به صواب شفاعت می‌کند و به صواب سخن می‌گوید. آنجا دیگر حرف ناصواب و ملاحظات غیر از آنچه که رضای الهی است امکان ندارد وجود داشته باشد. چه کسانی شفاعت شونده هستند؟ تربیت دینی اقتضا می‌کند که اشخاصی که درباره‌شان شفاعت می‌شود، باید بطور مبهم بیان شوند، هم چنان که قرآن کریم نیز آن را مبهم گذاشته می‌فرماید: «كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ، إِلَّا أَصْحَابَ الِیْمِینِ، فِی جَنَّاتٍ یَتَسَاءَلُونَ، عَنِ الْمُجْرِمِینَ مَا سَلَّكُوكُمْ فِی سَعْرِ؟ قَالُوا: لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّینَ، وَ لَمْ نَكُ نَطْعُمِ الْمَسْكِینَ، وَ كُنَّا نَحُوضُ مَعَ الْخَائِضِینَ، وَ كُنَّا نُكْذِبُ بِیَوْمِ الدِّینِ، حَتَّىٰ أَتَانَا الْیَقِینُ، فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِینَ؛ (مدثر، ۳۸-۴۸). هر کسی گروگان کرده‌ای خویش است، مگر اصحاب یمین، که در بهشتها قرار دارند،

و از یکدیگر سراغ مجرمین را گرفته، می پرسند: چرا دوزخی شدید؟ می گویند: ما از نمازگزاران نبودیم، و به مسکینان طعام نمی خوراندیم، و همیشه با جستجوگران در جستجو بودیم، و روز قیامت را تکذیب می کردیم، تا وقتی که یقین بر ایمان حاصل شد، در آن هنگام است که دیگر شفاعت شافعان سودی برای آنان ندارد».

در این آیه می فرماید: در روز قیامت هر کسی مرهون گناہانی است که کرده، و بخاطر خطایایی که از پیش مرتکب شده بازداشت می شود، مگر اصحاب یمین که از این گروه آزاد شده اند و در بهشت مستقر گشته اند، آن گاه می فرماید: این طائفه در عین اینکه در بهشت اند، مجرمین را که در آن حال در گرو اعمال خویشند، می بینند، و از ایشان در آن هنگام که در دوزخند می پرسند، و ایشان بان علت ها که ایشان را دوزخی کرده اشاره می کنند، و چند صفت از آن را می شمارند، آن گاه از این بیان این نتیجه را می گیرد که شفاعت شافعان بدرد آنان نمی خورد. مقتضای این بیان، این است که اصحاب یمین دارای آن صفات نباشند، یعنی آن صفاتی که در دوزخیان مانع شمول شفاعت به آنها شد، نداشته باشند، و وقتی آن موانع در کارشان نبود، قهرا شفاعت شامل حالشان می شود، و وقتی مانند آن دسته در گرو نباشند، لا بد از گرو در آمده اند، و دیگر مرهون گناہان و جرائم نیستند، پس معلوم می شود: که بهشتیان نیز گناه داشته اند، چیزی که هست شفاعت شافعان ایشان را از رهن گناہان آزاد کرده است.

آری در آیات قرآنی اصحاب یمین را به کسانی تفسیر کرده که اوصاف نامبرده در دوزخیان را ندارند، توضیح اینکه: آیات سوره واقعه و سوره مدثر، که به شهادت آیات آن در مکه و در آغاز بعثت نازل شده، و می دانیم که در آن ایام هنوز نماز و زکات به آن کیفیت که بعدها در اسلام واجب شد، واجب نشده بود. مع ذلك اهل دوزخ را به کسانی تفسیر می کند که نماز خوان نبوده اند، پس معلوم می شود مراد از نماز در آیه ۳۸-۴۸ از سوره مدثر، توجه به خدا با خضوع بندگی است، و مراد با طعام مسکین هم، مطلق انفاق بر محتاجان به خاطر رضای خداست، نه اینکه مراد به نماز و زکات، نماز و زکات معمول در شریعت اسلام باشد.

و منظور از جستجوی با جستجوگران، فرو رفتن در بازی گریهای زندگی و زخارف

فریبنده دنیایی است، که آدمی را از روی آوردن بسوی آخرت باز می‌دارد، و نمی‌گذارد بیاد روز حساب و روز قیامتش بیفتند، و یا منظور از آن فرورفتن در طعن و خرده‌گیری در آیات خدا است، آیتی که در طبع سلیم باعث یادآوری روز حساب می‌شود، از آن بشارت و انذار می‌دهد.

پس اهل دوزخ بخاطر داشتن این چهار صفت، یعنی ترك نماز برای خدا، و ترك انفاق در راه خدا، و فرورفتگی در بازیچه دنیا، و تکذیب روز حساب دوزخی شده‌اند، و این چهار صفت اموری هستند که ارکان دین را منهدم می‌سازند و برعکس داشتن ضد آن صفات، دین خدا را بپا می‌دارد، چون دین عبارت است از اقتداری به هادیانی که خود معصوم و طاهر باشند، و این نمی‌شود، مگر به اینکه از دلبندی به زمین و زیورهای فریبنده آن دوری کنند، و به سوی دیدار خدا روی آورند، که اگر این دو صفت محقق شود، هم از (خوض با خائضین) اجتناب شده، و هم از (تکذیب یوم الدین).

لازمه این دو صفت توجه به سوی خدا است به عبودیت، و سعی در رفع حوائج جامعه، که به عبارتی دیگر می‌توان از اولی به نماز تعبیر کرد، و از دومی به انفاق در راه خدا؛ پس قوام دین از دو جهت علم و عمل به این چهار صفت است، و این چهار صفت بقیه ارکان دین را هم در پی دارد، چون مثلاً کسی که یکتاپرست نیست، و یا نبوت را منکر است، ممکن نیست دارای این چهار صفت شود. پس اصحاب یمین عبارت شدند از کسانی که از شفاعت بهره‌مند می‌شوند، کسانی که از نظر دین و اعتقادات مرضی خدا هستند، حال چه اینکه اعمالشان مرضی بوده باشد، و اصلاً محتاج به شفاعت در قیامت نباشند، و چه اینکه اینطور نباشند، علی‌ای حال آن کسانی که از شفاعت شدن منظور هستند این‌هایند.

پس معلوم شد که شفاعت وسیله نجات گناه‌کاران از اصحاب یمین است، هم چنان که قرآن کریم هم فرموده:

«إِنْ تَجْتَبُوا كِبَارًا مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ، نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ؛ (نساء/۳۱). اگر از گناهان کبیره اجتناب کنید، گناهان دیگرتان را جبران می‌کنیم.» و به طور مسلم منظور از این آیه این است که گناهان صغیره را خدا می‌آمرزد، و احتیاجی به شفاعت ندارد، پس

مورد شفاعت، آن عده از اصحاب یمین هستند که گناہانی کبیره از آنان تا روز قیامت باقی مانده، و به وسیله توبه و یا اعمال حسنه دیگر از بین نرفته، پس معلوم می‌شود شفاعت مربوط به اهل کبائر از اصحاب یمین است، هم چنان که رسول خدا(ص) فرموده: تنها شفاعتم مربوط به اهل کبائر از امتم است، و اما نیکوکاران هیچ ناراحتی در پیش ندارند. و سخن کوتاه اینکه برگشت نام‌گذاری به اصحاب یمین، به همان ارتضاء دین است، چنان که برگشت آن چهار صفت هم به همان است.

۶. شفاعت کنندگان

۶-۱. شفاعت در دنیا

شفیع و واسطه میان خدا و بنده در شفاعتی که در دنیا اثر بگذارد، و باعث آمرزش خدا و یا قرب به درگاه او گردد، چند طائفه‌اند:

الف) توبه از گناه: توبه از گناه که خود از شفیعان است، چون باعث آمرزش گناہان است هم چنان که خدا فرمود: «قُلْ: يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ، لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ، إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا، إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ، وَ أُنِيبُوا إِلَىٰ رَبِّكُمْ، (زمر/۵۴). بگو: ای بندگانم، که بر نفس خود زیاده روی روا داشتید، از رحمت خدا مایوس نشوید، که خدا همه گناہان را می‌آمرزد، چون او آمرزگار رحیم است، و بسوی پروردگارتان توبه ببرید»، که عمومیت این آیه، حتی شرک را هم شامل می‌شود، و قبلا هم گفته شد: که توبه، شرک را هم از بین می‌برد.

ب) ایمان به رسول خدا(ص): ایمان به رسول خدا است که درباره‌اش فرموده: «أَمِنُوا بِرَسُولِهِ تَأْنِجَا كَمَا مِي فَرَمَايِد: يَغْفِرُ لَكُمْ؛ (حدید/۲۸). به رسول او ایمان بیاورید، تا چه و چه و چه، و اینکه گناہانتان را بیامرزد».

ج) عمل صالح: عمل صالح است که درباره‌اش فرموده: «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ: لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ عَظِيمٌ؛ (مانده/۹). خدا کسانی را که ایمان آورده، و اعمال صالح کردند، وعده داده است که مغفرت و اجر عظیم دارند».

د) قرآن کریم: قرآن کریم است که خودش در این باره فرموده: «يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ، سُبُلَ السَّلَامِ وَيُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ، وَيَهْدِيهِمْ إِلَى

صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ؛ (مانده/۱۶). خداوند به وسیله قرآن کسانی را که در پی خوشنودی اویند، به اذن خودش بسوی راه‌های سلامتی هدایت نموده، و ایشان را از ظلمت‌ها به سوی نورهدایت نموده، و نیز به سوی صراط مستقیم راه می‌نماید).

ه) هر چیزی است که با عمل صالح ارتباطی دارد: مانند مسجد‌ها، و امکانه شریفه و متبرکه، و ایام شریفه، و انبیاء و رسولان خدا که برای امت خود طلب مغفرت می‌کنند، هم چنان که درباره انبیاء فرموده است: «وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ، جَاؤُكَ، فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ، لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا؛ (نساء/۶۴). و اگر ایشان بعد از آنکه به خود ستم کردند، آمدند نزد تو، و آمرزش خدا را خواستند، و رسول هم برایشان طلب مغفرت کرد، خواهند دید که خدا توبه پذیر رحیم است».

و) ملائکه است که برای مؤمنین طلب مغفرت می‌کنند: هم چنان که فرمود: «الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ، يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ، وَيُؤْمِنُونَ بِهِ، وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا؛ (مؤمنون/۷). آن فرشتگان که عرش را حمل می‌کنند، و اطرافیان آن، پروردگار خود را به حمد تسبیح می‌گویند، و به او ایمان دارند، و برای همه آن کسانی که ایمان آورده‌اند، طلب مغفرت می‌کنند».

ز) خود مؤمنین هستند که برای خود، و برای برادران ایمانی خود، استغفار می‌کنند، و خدای تعالی از ایشان حکایت کرده که می‌گویند: «وَاعْفُ عَنَّا، وَاعْفِرْ لَنَا، وَارْحَمْنَا، أَنْتَ مَوْلَانَا؛ (بقره/۲۸۶). و بر ما ببخشای، و ما را بیامرز و به ما رحم کن، که تویی سرپرست ما».

۶-۲. شفاعت در قیامت

قسم دوم شفיעی است که در روز قیامت شفاعت می‌کند، شفاعت به آن معنایی که شناختی، حال بینیم این شفیعان چه کسانی هستند؟

الف) انبیاء و رسولان الهی (ع): یک طائفه از اینان، انبیاء (ع) که قرآن کریم درباره شفاعتشان می‌فرماید: «وَقَالُوا: اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا، سُبْحَانَهُ، بَلْ عِبَادٌ مُكْرَمُونَ؛ (انبیاء/۲۶). مشرکین می‌گفتند: خدا فرزند گرفته، منزّه است خدا، بلکه فرشتگان بندگان مقرب خدایند» که یکی از آنان عیسی بن مریم (ع) است که در روز قیامت شفاعت

می‌کند. و نیز می‌فرماید: «وَلَا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الشَّفَاعَةَ، إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ، وَهُمْ يَعْلَمُونَ»؛ (زخرف/۸۶). آن کسانی که مشرکین به جای خدا می‌خوانند، مالک شفاعت نیستند، تنها کسانی مالک شفاعت هستند که به حق شهادت می‌دهند و خود دانای حق‌اند». این دو آیه شریفه، علاوه بر اینکه دلالت می‌کنند بر شفاعت انبیاء، دلالت بر شفاعت ملائکه نیز دارند، چون در این دو آیه گفتگو از فرزند خدا بود، که مشرکین ملائکه را دختران خدا می‌پنداشتند و یهود و نصاری مسیح و عزیر را پسران خدا می‌پنداشتند.

ب) ملائکه و فرشتگان: دسته‌ای دیگر از شفیعان روز قیامت ملائکه هستند که قرآن کریم درباره شفاعت کردن آنان می‌فرماید: «وَكَمْ مِنْ مَلَكٍ فِي السَّمَاوَاتِ، لَا تُغْنِي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئاً، إِلَّا مَنْ بَعْدَ أَنْ يَأْذَنَ اللَّهُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَرْضَى»؛ (نجم/۲۶). و چه بسیار فرشته که در آسمان‌هایند، و شفاعتشان هیچ اثری ندارد، مگر بعد از آنکه خدا برای هر کس بخواهد اجازه دهد».

ج) شهدا: طائفه دیگر از شفیعان در قیامت شهدا هستند که آیه: «وَلَا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الشَّفَاعَةَ، إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ، وَهُمْ يَعْلَمُونَ» (بقره/۱۴۳) که ترجمه‌اش گذشت، دلالت بر آن دارد، چون این طائفه نیز به حق شهادت دادند، پس هر شهیدی شفیع است که مالک شهادت است، چیزی که هست این شهادت، مربوط به اعمال است، نه شهادت به معنای کشته شدن در میدان جنگ.

د) مؤمنین: مؤمنین نیز از شفیعان روز قیامتند؛ برای اینکه خدای تعالی خبر داده که مؤمنین نیز در روز قیامت ملحق به شهدا می‌شوند و فرموده: «وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ، أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ، وَالشُّهَدَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ»؛ (حدید/۱۹)؛ و کسانی که بخدا و رسولش ایمان آوردند، ایشان همان صدیقین و شهدا نزد پروردگارشانند». (موسوی همدانی، ۱۳۷۴ش، ج ۱، ص ۲۶۳).

ه) قرآن مجید: در کافی از حضرت صادق (ع) نقل می‌کند که فرمود: «عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (ع) قَالَ: يَجِيءُ الْقُرْآنُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِي أَحْسَنِ مَنْظُورٍ إِلَيْهِ صُورَةً»؛ قرآن در روز قیامت می‌آید در بهترین صورتی که خلق به آن می‌نگرند»، سپس مرور قرآن را از صفوف اهل محشر و گزارش و عرض حال او را در پیشگاه عظمت حق ذکر

کرده می‌فرماید: «فَيَقُولُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَدْخِلْهُمْ الْجَنَّةَ عَلَيَّ مَنَازِلِهِمْ فَيَقُومُ فَيَتَّبِعُونَهُ فَيَقُولُ لِّلْمُؤْمِنِ أَفْرَأُوْا اِزْفَةً قَالَ فَيَقْرَأُ وَيَرْقَى حَتَّى يَبْلُغَ كُلَّ رَجُلٍ مِنْهُمْ مَنْزِلَتَهُ الَّتِي هِيَ لَهُ فَيَنْزِلُهَا»؛ پس خدای تبارک و تعالی خطاب به قرآن گوید اینان را داخل بهشت کن به حسب مراتب آنها، پس قرآن قیام کند و پیروان او از پی او باشند و به مؤمن گوید بخوان و بالا رو، حضرت فرمود: پس مؤمن می‌خواند و بالا می‌رود تا اینکه هر کسی به مرتبه‌ای که برای اوست برسد. (کلینی، ج ۲، ص ۶۰۱، حدیث ۱۱ و ۱۲).

۷. نتیجه‌گیری

اولین نتیجه‌ای که دست یافتیم این است که روش سلف در باب متشابهات قرآن و سنت، منحصر در تفویض نبوده است؛ همچنین روش تأویل نیز توسط خلف یا متأخرین از علمای اسلامی پیدا نشده است، بلکه در میان سلف نیز پیروانی داشته است. بحث سلف و سلفیت را نیز ابن تیمیه در قرن هشتم هجری قمری مطرح نمود. چون وی هر چه می‌گفت، گفته‌های خود را به «سلف» نسبت می‌داد و می‌گفت: «و قال به السلف؛ یعنی این را گذشتگان گفته است»، و با استناد به این مطالب فتاوای خطرناک و مخربی صادر می‌کرد. همچنین با توجه به بررسی‌هایی که در قرآن و روایات اسلامی و همچنین آراء و دیدگاه‌های دانشمندان مسلمان اعم از شیعه و سنی و همچنین آراء وهابیت انجام شد، روشن شد که شفاعت، به معنی صحیح و سازنده خود، یعنی نقطه امید انسان مجرم به رحمت الهی و تقرب جستن به ذات پروردگار و رابطه شفاعت شونده با شفاعت کننده از روی رغبت، مانند انبیاء، رسول اکرم (ص) و ائمه طاهرین (ع) و... نه تنها در اسلام منعی ندارد، بلکه چندین گروه از آیات در قرآن مجید و روایات بسیاری در حد تواتر در سنت و سیره مسلمین و عقل، بر اثبات آن دلالت دارند. البته شفاعت مقید و مشروط از حیث نوع جرم، شفاعت شونده و شفاعت کننده، که در متن مفصلاً بیان گردیده است. همچنین دست یافتیم که شفاعت در دنیا و قیامت وجود دارد که شفاعت در دنیا توسط توبه از گناه، ایمان به رسول خدا (ص)، عمل صالح، قرآن کریم و هر چیزی است که با عمل صالح ارتباطی دارد انجام می‌شود و در قیامت توسط انبیاء و رسولان الهی (ع)، ملائکه و فرشتگان،

شهدا، مؤمنين و قرآن مجيد انجام می گیرد.

۸. منابع و مآخذ

قرآن کریم

نهج البلاغه

۱. ابن اثیر جزری، مجدالدین محمد، بی تا، النهایه فی غریب الحدیث والاثر، المکتب الاسلامیه.
۲. بخاری، محمد بن اسماعیل، بی تا، صحیح بخاری، دارالحدیث، قاهره، ط الاول.
۳. خوشنویس، جعفرالهادی، ۱۳۹۰ش، گفتمان عقاید، قم، پاد اندیشه.
۴. خویی، ابوالقاسم، ۱۳۷۵ش، نجمی، محمد صادق، هریسی، هاشم زاده، بیان در مسائل قرآن.
۵. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، ۱۴۱۲ق، المفردات، دارالعلم الدار الشامیه، دمشق، بیروت.
۶. رشید رضا، محمد، بی تا، تفسیر المنار، بیروت: دارالمعرفه.
۷. سیوطی، جلالالدین، ۱۴۰۴ق، الدر المنثور، کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، قم.
۸. شهرستانی، محمد عبدالکریم، ۱۴۰۴ق، ملل و نحل، بیروت: دارالمعرفت.
۹. شیخ صدوق، ابن بابویه، محمد بن علی، ۱۳۷۶ش، امالی، تهران.
۱۰. شیخ، عبد الرحمن بن حسن، ۱۳۷۷ق، فتح المجید شرح کتاب التوحید، محقق: محمد حامد الفقهی، مطبعة السنة المحمدية، القاهرة، مصر.
۱۱. طباطبائی، سید محمد حسین، ۱۴۱۷ق، المیزان، قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعهی مدرسین قم.
۱۲. عروسی حویزی، عبد علی بن جمعه، ۱۴۱۵ق، تفسیر نور الثقلین، انتشارات اسماعیلیان، قم.
۱۳. عیاشی، محمد بن مسعود، ۱۳۸۰ق، تفسیر عیاشی، المطبعة العلمیة،

- تهران.
۱۴. قشیری نیشابوری، مسلم بن حجاج، صحیح مسلم، دارالاحیاء الکتب العربیه.
۱۵. کلینی، ابو جعفر، محمد بن یعقوب، کافی (ط - الإسلامية).
۱۶. مالک بن انس، موطأ، طبعة مصطفى محمد المشروحة.
۱۷. متقی هندی، علاء الدین علی، ۱۴۰۹ ق، کنز العمال، بیروت، مؤسست الرساله.
۱۸. مجلسی، محمد باقر، ۱۴۰۳ ق، بحار الانوار، دار احیاء التراث العربی، بیروت.
۱۹. مطهری، مرتضی، مجموعه آثار استاد شهید مطهری.
۲۰. مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۷۴ ش، تفسیر نمونه، دار الکتب الإسلامية، تهران.
۲۱. موسوی همدانی، سید محمد باقر، ۱۳۷۴ ش، ترجمه المیزان، دفتر انتشارات اسلامی، قم.

